

و اینک فرار از وطندوستی ...

در روزگاران نه چندان دور در سرزمین اجدادی ما، گفتار و تکرار واژه وطن و داشتن صفاتی مانند وطندوستی و وطنپرستی نه تنها مایه افتخار و مباحات هر هموطن بود، بلکه حرمت عمیق وطنداران در برابر وطنپرستان را هم بر می انگیخت و اگر شخص وطنخواه و وطنپرست، جان عزیزش را در راه عشق به وطن و وطندار می باخت، فرزندان، وابسته گان و هموطنانش، مرگ و زنده گی او را می ستودند .

اما، چنانکه متأسفانه در مسیرت سالهای پسین دیده و شنیده میشود؛ این واژه زیبا جایش را به واژه های میان خالی دیگرمانند " جهان وطنی " و "... " داده و صفت والای وطنپرستی، مقامش را به بی صفتی های ناشی از جهل و جنون و استعمار سپرده است.

مثلاً، شعار وطن، نزد تاجران دین، دیگرشعار کفر آمیزاست و شخص وطنپرست نزد آنها، از سلاله " کفار " تلقی میشود. همینطور، رفتن و تبیدن در راه وطندوستی و وطنپرستی، نزد اربابان سرمایه و غلامان آنها، در حکم ساده گی، عقب مانده گی و بی خردی است .

به یاد دارم جوانک لفاظی را که روزی در میان جمعی از مکتب رفته ها، از یک دانشمند حاضر در مجلس پرسید: " من تا حال از دیگران فریاد وطن و وطن شنیده ام؛ شما چه چیز تازه برای گفتن دارید؟ "

در همان موقع، از نحوه سوال و طرز تفکر آغا سخت شگفت زده شده مو بر اندامم راست شد و گفتم: یا علی العجب! این چه سوالیست و سوال کننده از قماشی خواهد بود؟

پس هموطن گرامی! باید بدانیم که طی دو دهه پسین، نیرو های استعماری و مزد بگیران بومی آنها، روی برنامه های خاصی، بگونه بسیار ماهرانه بر ضد احساسات پاک و طندوستانه بخشهایی از هموطنان ما کار کردند تا توانستند چنین هوا و افکار ضد وطنپرستی را ترویج نمایند. یا بعبارة دیگر، برنامه سازان استعماری بجای افکار و احساسات میهن دوستانه، افکار و احساسات بیگانه پرستی، گرایش به جاسوسی، خود فروشی و وطنفروشی را اشاعه دادند.

روی همین دلیل بود که چندی قبل، مقاله فشرده بی نوشتم که در موقعش در صفحات اثر جداگانه بی بنام " پندار نیک " بچاپ رسید. چون آن مطلب فشرده، در حقیقت، بیانگر خواست و معنی بی در خور

توجه است ، بنابراین ، خواستم آنرا بار دیگر ، غرض مطالعه خواننده های گرامی به تکرار بگیرم که شاید همان تکرار احسن باشد :

سنگ ملامت به سرآید ...

عجب حالتی داریم امروز ! وقتی موج شور و صدا ، آنهم شور و صدای عاشقانه و مبارزه جویانه عشاق سینه چاک ، از دل بحر توفانزده هستی ملی مان بر میخیزد ، ساحل نشینانی چند که دیگر نه غریق قهرتوفان اند و نه به تلاطم توفان و تپیدنهای توفانزده گان اعتنایی دارند ، جبین درهم میکشند ، بر گوشها پنبه می نهند ، نشان بیزاری از خیزش توفان و زنده جانهای توفانزده از خویشتن بروز میدهند .

آری ! عجب حال و احوالی داریم امروز ! اگر غمگسار غمدیده گان شوی و نوحه داد خواهانه از سینه آتش گرفته ات برکشی و سر تا پا شور و صدا شوی ؛ گویندت ای غافل :

رنج غم و شادی مبر ، کو مطرب و کو نوحه گر مشمت سپند بی خبر دارد درین مجمر صدا

هرگاه همچونصایح را نا شنیده گرفته ، باز هم عاشقانه دل حال به توفانزده گان سپرده و شور مثلاً وطنخواهی بلند کنی و صدا و نوا در همه جا در افگنی ، بر تو چنگ و دندان نشان همیدهند و سنگ ملامت بر سرت همی کوبند و با اتهام بازیهای شیدانه تخریبیت همیکنند . و هرگاه باز هم سخت جانی کنی و عاشقانه تر به پیش بشتابی ، ظالمانه بجای حسین بن منصور حلاجت می نشانند و جاهلانه تکفیرت میکنند .

عجب حال و احوالی داریم امروز ! اهل زمانه مان تا بدانجا بی توجه شده اند که در ازأ مغز ، برکلاهدت حساب می گشایند و بجای خرد ، بر جسامتت ! ظاهر را بر باطن و مادیت را بر معنویت رُحجان همی میدهند .

بلی ! آنکه بگوید و بتپد در راه حق و بتازد بر باطل بلا انگیز ، خار بر دیده گان اهل روزگار پُر ادبار شود ؛ ولی آنکه عمر عزیز در بی تفاوتی و بی دردی و باطل پروری و بی هنری بسر کند ، نور بر دیده گان و گرمی بی پذیرفتنی بر دلها شود .

هیئات ! که اهل روزگار ما ، بر گریه های زار ات مستانه میخندند و غمهای بی پایانت را به سخره می گیرند و درد های جاننت را تا میتوانند می افزایند .

ای وای که نه آنان ترا در می یابند و نه تو آنها را در خواهی یافت !! انسان بر انسان چه سنگدل و جابر و چه باهم و چه نا آشنا و بیگانه با هم شده اند ...

آری ! چه حال و احوالی داریم امروز عزیز !